

فصل بیست و چهارم

افسانه توطئه

طبری از سیف بن عمر از محمد و طلحه روایت کرده است که علی قعقاع بن عمرو (از فرماندهان اهل کوفه) را، پس از تسلط عایشه، طلحه و زبیر بر بصره، نزد آنان، فرستاد و قعقاع با ایشان گفتگو کرد و آنان را قانع ساخت تا صلح کنند و هر دو گروه به خونخواهی از قاتلان عثمان و اقامه حد شرعی در مورد آنان، پس از استقرار کارها و بازگشت امنیت، توافق کردند. این روایت مگوید امام (ع) روی آن مطلب به موافقت رسید. سپس، خطبهای ایراد کرد و نعمتهای خدا را بر این امتبه وسیله اجتماع و اتحاد بر خلافت پس از پیامبر، و کسانی که پس از او مسایند، برشمرد، آنگاه از «ذی قار» بیرون شد و گفت: «کسانی این حادثه (قتل عثمان) را بر سر این امت آوردند که طالب دنیا بودند. از این که خداوند فضیلت را دوباره نصیب این امت گردانیده است بخل ورزیدند و خواستند همه چیز را به قهقرا برگردانند. و لیکن فرمان خدا رساست و به هر که خواهد پاداش دهد

بدانید که من فردا حرکت میکنم، پس شما هم حرکت کنید. آگاه باشید که نباید فردا با ما کسی بیاید که در گوشهای از کارهای مردم بر ضد عثمان کمک کرده است. نادانان بایستی مرا از خویشتن «بنیاز بدانند

این روایت مگوید جمعی بودند که بر قتل عثمان کمک کرده بودند از آن جمله اشتر، علباء بن هیثم، عدی بن حاتم، سالم بن ثعلبه عیسی و شریح بن ضبیعه که پس از جنگ بصره اجتماع سری تشکیل داده بودند و عبد الله بن سواد ملقب به ابن سواد نیز با آنان بود (مگویند: او اهل یمن از شهر صنعا، پدرش یهودی و مادرش اهل حبشه بود در ایام عثمان منافق گونه اسلام ظاهری آورد و مردم را بر ضد عثمان شوراند)، افراد این اجتماع مخفیانه، نظر دادند، که بهای این صلح را در آینده نزدیک به قیمت جان خود باید بپردازند، زیرا که علی نسبتبه آنان از طلحه، زبیر و عایشه سختگیرتر خواهد بود، چون او به کتاب خدا آگاهتر و برای اقامه حدود الهی حریصتر است

روایت ادامه میابد و در قالب خود به ما داستانی را یادآوری میکند (چنان که دکتر طه حسین مگوید) که بتپرستان قریش روزی علیه پیامبر (ص) دسیسه کردند و شیطان نیز با ایشان به صورت پیرمردی از اهل نجد حاضر بود، با این تفاوت که در داستان ایشان شیطان همان ابن سواد بود. پس از این که ایشان نظرهای مختلفی اظهار داشتند، ابن سواد به آنان پیشنهاد کرد تا فرصت اتحاد را از دست دو طرف بگیرند و شب هنگام آتش جنگ را برافروزند. به این ترتیب هر کدام از دو طرف، طرف دیگر را متهم به شروع جنگ خواهد کرد. همین روایت (مگوید، که این شورکنندگان با دقت نقش خود را بازی کردند و در بر افروختن آتش جنگ بصره پیروز شدند¹)

بیشتر مورخان، که بعد از طبری آمدهاند، اهمیتی بدین روایت دادهاند و علی رغم این که طبری خود، چندین روایتبر خلافت آن نقل کرده است، همین روایت منقول طبری را برگزیدهاند

طبری از عمار دهنی نقل کرده است که علی (ع) روز جنگ جمل قرآن را روی دست گرفت و آن را میان اصحابش گرداند و فرمود: کیست که این قرآن را بگیرد و آن مردم را به حکم قرآن دعوت کند و خود نیز کشته شود؟ آن گاه، جوانی از مردم کوفه برخاست و گفت: من حاضر. سپس امام از او رو برگرداند و دوباره ندا در داد و کسی جز آن جوان حاضر به گرفتن قرآن نشد. امام قرآن را به او داد، آن گاه، آن جوان را کشتند، علی (ع) سپس، فرمود: اکنون پیکار با ایشان مباح شد⁽²⁾. و نیز طبری از زهری روایت کرده است که چون علی (ع) به جایی در بصره رسید که هفتاد تن از قبیله بنی عبد القیس کشته شده بودند، جلو رفت تا به آن جا رسید، سپس فرمود: چقدر متاسفم برای ربیعه، آن ربیعه که شنوا و فرمانبردار بود. بیش از آنان، گزند و آفت جنگ به من رسید. همین که ایستادند زبیر بر اسبش سوار شد، علی (ع) زبیر را صدا زد، هر دو ایستادند، علی (ع) فرمود: چه چیز باعث آمدن تو شد؟ زبیر جواب داد: «تو، در حالی که من تو را شایسته امر خلافت نمیبینم و تو از ما سزاوارتر نیستی». علی (ع) به زبیر گفت: آیا تو به خونخواهی عثمان آمدهای در حالی که خود او را کشتی؟ خداوند امروز بر هوادارترین افراد نسبتبه او چیزی را مسلط کرده است که خوش ندارد. علی (ع) گفتار پیامبر خدا (ص) را به خاطر زبیر آورد که او با علی خواهد جنگید در حالی که نسبتبه او ظالم است. در نتیجه زبیر با قولی که به امام داد که با او ننگد، بازگشت

امام به طلحه گفت: تو همسر پیامبر خدا (ص) را آوردهای تا به وسیله او پیکار کنی و حال آن که همسر خود را در خانه پنهان داشتهای. آیا تو با من بیعت نکردی؟ طلحه جواب داد: با تو بیعت

کردم ولی بر من است تا در عداوت با تو پافشاری کنم. سپس، علی (ع) به یارانش فرمود: کدام يك از شما این قرآن و محتوای آن را عرضه میکند و خود نیز کشته شود؟ جوانی از اهل کوفه گفت: من... امام (ع) فرمود: این قرآن را بر آنان عرضه کن و بگو: این قرآن از آغاز تا پایان کار میان من و شما باشد و خدا ناظر بر خونهای ما و خونهای شماست آن جوان فرموده امام (ع) را انجام داد و کشته شد و علی (ع) فرمود: اکنون شمشیر زدن بر شما گواراست پس با آنان بجنگید. و آن روز هفتاد مرد که همه لگام شتر را مسگرفتند از پا درآمدند (3)

این روایت مانند روایت قبلی صراحت دارد که نبرد پس از اعلام صلح و مراجعه به کتاب خدا از سوی امام آغاز شد و این مسائل پس از آن بود که امام و دشمنانش طلحه و زبیر با هم ایستادند و به گفتگو پرداختند

تمام اینها در مقابل مردم و جلو چشم هر دو سپاه در روز روشن روی داد. پس، در آنجا توطئهای سری و جنگی که توطئه گران شب هنگام آغاز کرده باشند در کار نبوده است

با همه اینها گروهی از مورخان پس از طبری این روایات را با این که با منطق رویدادها و قابل قبول بودن آنها هماهنگی دارد و با این که مطلبی قابل لمس و مشهود را نقل میکند، نپذیرفتهاند. زیرا، این روایتها، آن گونه که منماید، رهبران سه گانه را مدیون مداند و مسوولیت جنگ را به گردن ایشان مساذازد

دلیل منطقی و جریان رویداد با آن سازگار است زیرا رهبران سه گانه برای گردش و تبلیغ اسلام به بصره نیامده بودند، بلکه برای افروختن آتش جنگ بر ضد امام (ع) آمده بودند، جنگ را پیش از رسیدن امام به بصره آغاز کردند و صدها تن از مردم را کشتند و بر آن شهر تسلط یافتند

البته این مورخان گفته طبری از سیف بن عمر را در مورد توطئهای که روایتبر آن اشاره دارد، پذیرفتهاند برابر آن، توطئه، مخفیانه شکل گرفت و عبد الله بن سبا در آن حضور یافت و از جمله نتایج آن شروع جنگ، شب هنگام، بر طبق تصمیم ایشان بود. رمز یافتن این روایتبه وسیله آن دسته از مورخان آن است که این روایت آنان را از اندیشه مسوولیت رهبران سه گانه در مورد شروع جنگ آسوده میکند. برای همین است که روایتبه تعدادی از سران یاوران امام تهمت اطاعت از شخصی تازه مسلمان و منافق مزند، اینان این روایت را برگزیدهاند. و اگر چه محمد و طلحه، راویان آن روایت، (که سیف از ایشان روایت کرده است) مدعی نشدهاند که خود شاهد آن توطئه بودهاند تا به زعم آن دو مخفیانه تشکیل شده باشد و خود نیز از اعضای آن نبودهاند، با این همه، اهمیت زیادی به آن روایت دادهاند. کسانی که این روایت را انتخاب کردهاند از یکدیگر راجع به طریقی که راویان به وسیله آن از جریان این توطئه اطلاع یافتهاند هیچ پرسشی نکردهاند. تاریخ تنها مگوید مشرکان قریش در دار الندوه اجتماع سری تشکیل دادند تا راجع به پیامبر (ص) با هم مشورت کنند و پیامبر (ص) از توطئه آنان اطلاع یافت. اما پیامبر (ص) به وسیله وحی از آن آگاه شد

اما این توطئه امکان نداشتبه وسیله وحی دانسته شود، زیرا محمد و طلحه، که سیف روایت را از آن دو نقل کرده است، وحیی دریافت نکردهاند. این راویان نیز نقل نکردهاند که کسی از افراد توطئهگر جریان توطئه را برای ایشان نقل کرده است یا نه. ظاهراً مورخان این روایت را از آن رو انتخاب کردهاند که دوست مداشتنهاند مضامین آن در شمار حقایق تاریخی در آید

اکنون که به این روایت تا این اندازه اهمیت داده شده است، بایستی دقت کنیم تا ببینیم چه چیز انگیزه این همه اهتمام بوده است. دوست دارم به موارد زیر توجه شود

روایت مسلم مدارد که ام المؤمنین و زبیر در خونخواهی عثمان، مصر بودند، هر چند تحریک این سه تن بر ضد عثمان متواتر تاریخی است و اقرار خود ایشان به این مطلب نیز متواتر (1) است ولی با این همه، خونخواهی عثمان چیزی جز بهانه برای جنگ با امام (ع) نبود. آیا قابل تصور است که در صورت توافق در اقامه حد بر قاتلان عثمان، از جنگ دستبردارند، با این که هدف ایشان علی (ع) بوده نه قاتلان عثمان؟

روایت مگوید که امام (ع) پیش از حرکت از محل «ذی قار» فرمود: «بدانید که من فردا حرکت میکنم. شما هم آماده حرکتباشید! آگاه باشید که فردا، هر کس در اندک کاری بر ضد عثمان به (2) مردم کمک کرده است نباید حرکت کند، و گمراهی و جهالت نادانان ما را از ایشان بنیاز مسازد» اگر امام (ع) این سخن را به زبان آورده باشد. پس، روشن است که به شرکت کنندگان در قتل عثمان توجه نداشته است، و هیچ کسی از ایشان به همراه او میان سپاهش نبوده است

افراد مورد نظر امام با این کلمات. اگر آن کلمات را به زبان آورده باشد. همان کسانی بودند که بر ضد عثمان شوریدند و مردم را نیز علیه وی شوراندند و بویژه کسانی که مردم را به کشتن او برانگیختند و یا در محاصره او همکاری کردند. چنین کسانی در میان سپاه امام بودند. اگر امام (ع) چنین فرمائی صادر کرده بود، پس، مبابیستی مرتکبین آن اعمال از حرکتبه همراه وی

خودداری نکردند. اما امام جلو حرکت محمد بن ابی بکر را نگرفت هر چند یقین داشت که او نه تنها از جمله بزرگان این افراد تحریک کننده قتل عثمان و شرکت جوینده در محاصره اوست؛ بلکه از کسانی است که کمی پیش از قتل عثمان از روی دیوار وارد خانه او شدند. اگر چه عملاً در قتل شرکت نداشت. مورخان اجماع دارند که محمد بن ابی بکر ریش عثمان را گرفت و به او توهین کرد و او را پیر نادان خواند و به وی گفت: چقدر معاویه و پسر ابی سرح تو را بنیاز کردند...؟ با همه آگاهی امام به این مسائل، پسر ابو بکر در همراهی امام باقی ماند و نه تنها از جمله نزدیکترین افراد به او بود، بلکه بعدها یکی از فرزندان او به شمار آمد. محمد هنگامی که از سوی امام استاندار مصر بود کشته شد.

برای امام مانند روز روشن بود که مالک اشتر از جمله کسانی بود که بر ضد عثمان کمک کرده، مردم را بر او شورانده بوده است هر چند از دعوت کنندگان به قتل او نبود. البته عثمان دو بار او را از عراق به شام تبعید کرده بود. پس از آن، اشتر برای جلوگیری از بازگشت سعید بن عاص، نماینده عثمان به کوفه، گروهی از مردم را رهبری کرد و از جمله رهبران مردم کوفه بود که در محاصره عثمان شرکت داشتند. اشتر از سران افرادی بود که پس از قتل عثمان مردم را به بیعت با علی (ع) دعوت میکردند. اشتر با امام ماند و با او در حالی که مردم کوفه همراهش بودند، به «ذی قار» رفت. هنگامی که امام (ع) رهسپار بصره شد، اشتر همراه او و از سران سپاهش بود. پس چگونه امام (ع)، پس از آن که فرمان داد یاریگران بر ضد عثمان همراه او حرکت نکنند، پذیرفت تا اشتر با او بماند و با او راهی شود و از جمله سران سپاه او باشد؟ از متواترات تاریخ اسلامی است که اشتر تا دم مرگش در طول خلافت امام، از همه کس به او نزدیکتر بوده است. او در جنگهای جمل و صفین بازوی راست امام (ع) بود.

اشتر در حالی که از سوی امام برای استانداری مصر راهی آن کشور بود، در راه، با زهری که به همدستی و توطئه معاویه به او خوراندند، جهان را بدرود گفت. عدی بن حاتم راوی این روایت که از جمله افراد شرکت کننده در توطئه با ابن سبا بود نیز از جمله نزدیکان امام (ع) و یاوران بزرگ وی در تمام جنگهایی بود که امام در طول خلافتش درگیر آنها شد.

او با امام (ع) از «ذی قار» به بصره رفت، در صورتی که امام (ع) -پس از صدور فرمان خود مبنی بر حرکت نکردن کسانی که بر ضد عثمان همدست شده بودند، چنان که این روایت پنداشته است- جلو حرکت او را نگرفت.

بویژه از عمار بن یاسر یاد میکنیم که از صحابه مشهور بود. برآستی که او از سران مخالفان عثمان و از تحریک کنندگان بر ضد او بود، و بانگ انتقادش علیه روش او از همه اصحاب رساتر بود. نقل میکنند که او خون عثمان را حلال مدانست و در این نظر، با عایشه، طلحه و زبیر همعقیده بود. با این همه، عمار برجستهترین فرد از سران سپاه امام بوده است. کسانی که در جنگ بصره و جنگ صفین حاضر بودند هر جا که عمار مرفقیه دنبال او حرکت میکردند؛ گویی او پرچی برای ایشان بود. از بدیهیات تاریخ است که حضور عمار در میدان جنگ و در جبهه امام (ع) از عواملی بود که زبیر صحنه نبرد را ترک گفت، زیرا، زبیر مدانست که پیامبر (ص) به عمار فرموده بود: «ای عمار! تو را گروه ستمکار خواهند کشت...»، اگر امام (ع) دستور داده بود کسانی که بر ضد عثمان به نحوی کمکی کردهاند نباید به همراه او از «ذی قار» حرکت کنند، بگمان عمار را از رفتن با خود باز مداشت.

بدین گونه، مسبینیم، روایتی که نقل کردیم علاوه بر مخالفتش با روایت زهری و روایات دیگر، با متواترات تاریخ هم منافات دارد، یعنی همان همراه بودن عمار بن یاسر، محمد بن ابی بکر، مالک اشتر و عدی بن حاتم با امام تا بصره، البته اینان همراه او از جمله نزدیکان امام بودند. هنگامی که روایتی با مسلمات تاریخی تعارض داشته باشد، باید آن را رد کرد و ساختگی به حساب آورد.

گذشته از این، امام (ع) به کسی نیازی نداشت تا او را به لزوم اقامه حد بر فردی که مؤمنی را به ناحق کشته است، متوجه سازد. علی کسی نبود که منتظر بماند تا برای اقامه حد بر (3) قاتلان عثمان با طلحه، زبیر و ام المؤمنین اتفاق نظر پیدا کند، تا چه رسد به این که اقامه حد بر ایشان بهایی برای صلح با رهبران سه گانه شود. از بدیهیات تاریخ است که امام (ع) از همه مردم در مراقبت بر اقامه حدود الهی سختگیرتر بود. هنگامی که عثمان از اقامه حد درباره عبید الله پسر عمر که هر زمان را بدون دلیلی که شرکت وی در قتل پدرش عمر را ثابت کند، کشت خودداری کرد، علی (ع) به او اعتراض کرد. و در آن روزی که علی (ع) هنوز به حکومت نرسیده بود، به عبید الله به خاطر آن عملش، وعده قصاص داد.

در حقیقت پایبندی بیشتر علی (ع) به اصول اسلامی او را به نبرد با معاویه واداشت، نبردی که تاریخ اسلام مانند آن را به خود ندیده بود. چنانچه او به تثبیت معاویه در مقام استانداری شام رضایت میداد، متوانست خود را از آن جنگ کوبنده کنار بکشد، ولی او فرمود من در امر دینم مسامحه نمکنم. و در نتیجه، درگیری در آن جنگ را که از ناحیه خلافتبر او تحمیل شد پذیرفت و آن را اختیار کرد، چون نمخواست تا از اصول اعتقادی خود به اندازه جوی بگذرد. چنین کسی به اشخاص در خور قصاص، در اقامه حد مهلت روا نمیدارد و برای انجام آن نیازی به وحدت نظر با طلحه و زبیر ندارد. اگر او میدید که مبیایستبر محمد بن ابی بکر، اشتر و دیگرانی که مردم را بر عثمان شورانده بودند، حد جاری شود، بدون معطلی، حد را بر ایشان جاری میکرد. پس

خلافت در نظر او وسیله‌ای بود برای اثبات عدالت و اجرای احکام شریعت و کمترین کاری که امام (ع) انجام میداد- اگر مستحق قصاصشان میدید- آن بود که آنان را خود دور سازد و در کار خود شرکت ندهد، اما مسببیم نه تنها چنین کاری نکرد، بلکه آنان از نزدیکترین افراد او بودند

اگر امام ایشان را مجرم در خور قصاص تشخیص نداده بود، پس قابل تصور نیست که روی اجرای حد بر آنان با طلحه و زبیر به توافق برسد

اگر علی (ع) اعتقاد مداخلت که اجرای حد به کسانی که علیه عثمان همدست شده‌اند لازم است. مبیایست طلحه، زبیر و ام المؤمنین عایشه را حد بزند، زیرا نه تنها ایشان از جمله سران تحریک کننده مردم بر ضد عثمان بودند، بلکه در این کار نسبتبه همه پیشقدم و تا لحظه کشته شدنش از دیگران پایدارتر بودند. پس، چگونه علی (ع) روی اجرای حد بر دیگران با ایشان توافق مسکرد و آنها را-با این که در نفس عمل شرکت داشتند- به حال خود مگذاشت

آن چه به نظر میرسد این است که امام (ع) معتقد بود تنها باید بر کسانی حد جاری کرد که مستقیماً در قتل عثمان شرکت داشته‌اند. پیش از این یادآور شدیم که سه تن از کسانی که گفته میشد در آن قتل شرکت داشتند. و همان دم که عثمان کشته شد، کشته شدند. آن سه تن عبارت بودند از: قیتره، سودان بن حمران و کنانة بن بشر التجیبی. امام (ع) در نامه خود به معاویه فرموده است: «من برای عثمان قاتل مشخصی را نمشناسم، البته در آن مورد کوشش و بررسی لازم را کردم، ولی در حد توان خود ندیدم کسانی را که تو از جانب من متهم کنی به دست تو . (بسیارم)»⁴

سخنی که این روایت از امام (ع) نقل میکند صراحت دارد که امام (ع) اعتقاد داشته است که روش عثمان و سیاست مالی او درست بوده است، و با گم‌کردن خویشان وی به کارها، موافقت (4) داشته است، زیرا روایت مگوید امام (ع) فرمود: «خداوند به وسیله سه خلیفه، یکی پس از دیگری، وحدت و اجتماع را به این امت مرحمت کرده بود که این حادثه (قتل عثمان) به دست دنیا طلبان در میان این امتبه وقوع پیوست. آنان بر فضیلتی که خداوند به این امت ارزانی داشته بود، حسد ورزیدند و خواستند همه چیز را به قهقرا برگردانند». بدین گونه، امام (ع) تمامی کردار خلیفه سوم را تایید کرد و کسانی را متهم ساخت که قصد داشتند همه چیز را به حال اولش برگردانند زیرا جهان طلبی و حسادت به عثمان و والیانش که خداوند دنیا را برایشان ارزانی داشته بود، انگیزه انجام خواسته‌های آنان بود

بدون تردید، این روایتاً آنچه از تاریخ به دست می‌آید منافات دارد. تاریخ مگوید که امام (ع) نه از سیاست مالی عثمان راضی بود و نه از استاندارانش. بارها امام (ع) میان عثمان و دشمنانش میانجی شد. بارها عثمان به خاطر قبول میانجیگری امام، وعده تغییر روش داد، ولی در همان جا از مروان بن حکم تمجید مسکرد. اگر امام معتقد بود که روش عثمان و استاندارانش صحیح است، بیشک، در برکناری معاویه پافشاری نمسکرد و به خاطر آن درگیر جنگ صفین، که در تاریخ اسلام سابقه نداشت، نمسشد. در حقیقت، همه این امور بروشنی ثابت میکنند که روایتسیف بن عمر ساختگی است، و هدف آن سرپوش گذاشتن [بر جنایات] و تبرئه کردن رهبران سه گانه از مسؤولیت جنگ بصره بود. و نیز کم سو ساختن آوازه یارانی از امام (ع) مانند، اشتر و دیگران و به سخن دیگر، برای این که وانمود کنند، یاران امام (ع) برای هدفهای شخصی خود و عمل به نصیحت فرد منافق تازه واردی در شورای آنان آتش جنگ را بر افروخته‌اند. اما مدانیم که اشتر و امثال او مسلماتانی بودند دارای عالترین مقصد و بلندترین هدف که جانهای خود را در راه رضای خدا (همان هدفی که داشتند)، گذاشتند

آیا عبد الله بن سبایی وجود داشته است؟

در این جا دلیلی هست که ما را در مورد وجود شخصی به نام عبد الله بن سبا به تردید و امدارد، ما وجود عبد الله سبا را فقط افسانه‌های مدانیم که به تاریخ راه یافته است تا حقایق را ببوشاند. مدافعان عثمان و راه و روش او خواسته‌اند نهضتی را که بر ضد او به پا شد به مردی یهودی نسبت دهند که تازه مسلمان شده بود. و آنان مسگفتند او همان کسی بوده که در کشاکش قیام در بصره، کوفه و مصر بر ضد خلیفه، توطنه‌های پنهانی را سازماندهی مسکرده است. مسگفتند این یهودی خیالی، به دلیل بازگشت عیسی (ع)، معتقد به بازگشت پیامبر است و این که محمد (ص) به بازگشتسزوارتر از عیسی است، و برای همین قرآن مسگوید: «همانا کسی که قرآن را بر تو فرو فرستاده است هر آینه تو را به بازگشتگاه باز مسگرداند...» گفته‌اند این یهودی همان کسی است که اولین بار این مطلب را که علی (ع) وصی و جانشین پیامبر (ص) است، پخش کرد، و نیز گویند او همان کسی است که به ابوذر، هنگامی که در شام بود، عقیده حرمت زر و سیم اندوزی را فرا داد. و این که اموال زکات و خراج، متعلق به همه مسلمانان است و سزاوار نیست که گفته شود از آن خداست. گفته‌اند که عمار یاسر به مصر رفت و با این سبا تماس گرفت و او را بر ضد عثمان شوراند. مسببیم که این خیالبافیها با آن چه در تاریخ متواتر است و با مسلمترین حقایق تاریخی منافات دارد. از متواترات تاریخی است که عثمان مطابق روش شیخین عمل نکرد، در حالی که عبد الرحمان بن عوف به هنگام بیعتبا او، شرط کرد تا به روش شیخین عمل کند و عثمان هم آن شرط را قبول کرد

از متواترات تاریخ است که پیامبر (ص) حکم بن ابی العاص و خاتوادهاش را تبعید کرد و فرمود: نیاید او با من هیچ گاه در مدینه ساکن گردد، ولی عثمان همین حکم مطرود پیامبر (ص) و پسرانش را به مدینه آورد، و دست آنان را بر اموال مسلمانان باز گذاشت و صدها هزار درهم، به ایشان بخشید. مروان بن حکم نه تنها از نزدیکترین کسان خلیفه بود، بلکه خلیفه حقیقی او بود.

از جمله متواترات تاریخی این است که عبد الله بن ابی سرح مرتد شد و پیامبر خدا (ص) خون او را هدر دانست. دیگر، این که ولید بن عقبه بن ابی معیط از جمله فاسقان باده گسار بود و در قرآن آیهای راجع به فسق او نازل شده است. از متواترات تاریخ است که عثمان، ابن ابی سرح را والی مصر کرد و یک پنجم غنایم آفریقا را به او بخشید، و ابن ابی معیط را استاندار کوفه کرد و او را برکنار نساخت مگر هنگامی که مسلمانان شهادت به شرب خمر او دادند.

از مسلمات تاریخ است که عثمان ابوذر را تبعید کرد و عمار بن یاسر را به حدی کتک زد که بهوش شد و دستور داد عبد الله بن مسعود را از مسجد بیرون انداختند، چنان که دندههایش شکست، زیرا این افراد از جمله منتقدان سیاست او بودند. همه اینها از بهترین اصحاب پیامبر (ص) بودند. او تعدادی از بهترین تابعان را که مقیم کوفه بودند، به شام تبعید کرد، تنها به این دلیل که از سیاست مالی وی و استانداران بنی امیه انتقاد میکردند، در صورتی که در دین اسلام هیچ مجازاتی برای انتقاد کنندگان از سیاستحاکم و درخواست کنندگان اصلاح، تعیین نشده است. تردیدی نیست که توده مسلمانان مجازات تبعید این بزرگان را تقبیح میکردند، زیرا تبعید از یک سرزمین تنها کیفر کسانی است که با خدا و پیامبر (ص) بجنگند و در روی زمین فساد کنند، در صورتی که هیچ کدام از این تبعیدیها نه محارب با خدا و رسول بودند و نه مفسد فی الارض، بلکه از منتقدان خلیفه بودند. چرا که او به یک نفر از نزدیکان خود دهها و صدها هزار درهم از اموال دولت را مبخشید و تیولهای زیادی از املاک عمومی مسلمانان را میان ایشان تقسیم میکرد.

طبیعی بود که صحابه و بقیه مسلمانان به این کارها اعتراض کنند، در حالی که آنان روش پیامبر (ص) و رفتار شیخین را دیده بودند. طبیعی است که گرفتاریها روز افزون بود، و مردم از خلیفه مخواستند تا روش خود را تغییر دهد و استاندارانش را برکنار سازد. پس از این که خلیفه از تغییر روش خویش خودداری نکرد کار به وسیله ایشان به جایی رسید که باید برسد. اصحاب و تابعان برای دعوت به قیام نیازی به یک یهودی خیالی نداشتند. پس، وجود وی نسبتبه عوامل نهضتباشر و نظیر پایه پنجم صندلی بوده است. این سخن که عثمان رفتاری داشته است که صحابه و مسلمانان راضی بودهاند و عبد الله بن سبا همان کسی است که مردم را بر او شوراند، مطلبی است که ما را به انکار مسلمات تاریخ و بساعتباری خردهامان، مخواند.

نسبت دادن قیام به عبد الله بن سبا هرگز درست نیست، مگر این که بگوییم او کسی است که خلیفه را وادار به بازگرداندن مطرودان پیامبر (ص) به مدینه کرد و همو به استاندار کردن ابن ابی سرح و ولید بن عقبه اشارت داشت و به عثمان دستور داد تا اموال مسلمانان را به خویشاوندانش ببخشد. هموست که به عثمان پیشنهاد وزیر قرار دادن مروان بن حکم و تبعید کسانی از اصحاب همچون ابوذر و تابعانی مانند مالک اشتر و دیگران، و کتک زدن کسانی از برجستهترین اصحاب و به تقسیم قطعات بزرگ زمینیان نزدیکان خلیفه را، داده است. اینها عوامل شورش بود. پس، اگر ابن سبا، به عثمان پیشنهاد ارتکاب چنین کارهایی و پافشاری در آنها و خودداری از اصلاح این اعمال را نداده باشد، ممکن نیست که علت قیام نیز، بوده باشد. بالطبع، طرفداران این روایت که افسانه ابن سبا را آفریدهاند، نمخوانند وجود رابطه، میان عثمان و ابن سبا را انکار کنند.

طرفداران این روایت فراموش کردهاند که تحریک بر ضد عثمان در بصره و کوفه و مصر شروع نشد، بلکه در مدینه آغاز شد و در پیشاپیش محرکان عایشه، طلحه و زبیر قرار داشتند. پس، آیا ابن سبا آن کسی است که اینان را برای تحریک بر ضد عثمان دعوت کرد؟

این روایت مسگوید که ابن سبا با ابوذر در شام تماس گرفت و او را بر ضد عثمان و معاویه شوراند و لیکن ابوذر حمله انتقادی خود را بر عثمان در مدینه پیش از این که راهی شام شود آغاز کرده بود و تبعیدش به شام به سبب حملهاش به خلیفه بوده است. این روایت مسگوید: ابن سبا به ابوذر یاد داد تا بگوید که اموال خراج و زکات از آن مسلمانان است، نه از آن خدا. اما، تاریخ به ما مسگوید که ابوذر هنوز از شام به مدینه بازگردانده نشده بود که مسگفت: این اموال مال خداست. روایتشده است که ابوذر پس از بازگشتبه مدینه با خلیفه روبرو شد. و در حضور اصحاب پیامبر، به او گفت: شنیدم که پیامبر، مفرمود: «هر گاه فرزندان ابو العاص به سی تن برسند مال خدا را دستبه دستخواهند کرد، و بندگان خدا را برده خود قرار خواهند داد، و (در دین خدا بدعتخواهند گذاشت)» (5)

از این گذشته اعتقاد به این که ابوذر از یک فرد نفوذی منافق امری از امور دینش را آموخته است، در حقیقت، عقیده به نهایت زشتی عمل اوست، و تمام نشانههای جعلی و ساختگی را در

خود دارد، چرا که ابوذر همان صحابی پیامبر (ص) است و چهارمین کسی است که اسلام آورد. او مدتی دراز همراه پیامبر (ص) بود، و قرآن را از برداشت، و حافظ خوبی بود، که از پیامبر (ص) شنیده بود و آن چه را شنیده بود خوب درک کرده و خوب نقل کرده بود، وی بنهایت راستگو بود. و پیامبر (ص) او را بسیار دوست داشت

ترمذی نقل کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «سایه نیفکنده است آسمان نیلگون و حمل نکرده است زمین کسی را راستگوتر از ابوذر» و نیز فرموده است: «سایه نیفکنده است آسمان و حمل نکرده است زمین کسی را راستگوتر، و با وفاتر از ابوذر. او شبیه عیسی بن مریم است (و یا گفت): ابوذر در روی زمین با زهدی مانند زهد عیسی بن مریم راه مرود»⁽⁶⁾

ابن ماجه روایت کرده است که پیامبر (ص) فرمود: «همانا خدایم مرا به دوستی چهار تن فرمان داده است و خیر داده است که او نیز ایشان را دوست مندارد. گفتند: یا رسول الله آنان چه . (کسانند آن گاه پیامبر فرمود: علی از جمله ایشان است (سه بار تکرار کرد) ، ابوذر، سلمان و مقداد»⁽⁷⁾

ابوذر در مراقبت بر پاکداشت تعلیمات اسلامی به حدی رسیده بود که اجازه نمود کعب الاحبار-با آن که عمر بن خطاب و عثمان او را بشدت احترام میکردند و از او مساله میپرسیدند و به سخن او گوش فرا میدادند-در باره دین خدا فتوا دهد و اظهار نظر کند. روایت شده است که ابوذر پس از مراجعتش از شام به مدینه به عثمان گفت: سزاوار نیست کسی که زکات مندهد تنها به دادن زکات بسنده کند، بلکه باید به فقیر نیز یاری رساند، و به گرسنه غذا دهد، و در راه خدا دستبه انفاق زند. کعب که این سخن را از زبان ابوذر شنید، گفت: «هر کس واجب را ادا کند، او را کافی است.» ابوذر خشمناک شد و به کعب گفت: «ای پسر زن یهودی تو را چه به این حرفها؟ آیا تو دین ما را به ما مآموزی؟ و سپس با چوب دستی به سر او کوبید (8). چنانچه ابوذر به کعب اجازه نمود که در امور دین فتوا دهد، با آن که او زمان عمر اسلام آورده بود و به مقام و منزلتی رسیده بود، و به داشتن معلومات زیاد در دین معروف بود. پس، چگونه به حرف يك نفر یهودی که در زمان عثمان اسلام آورده است و اصحاب پیامبر (ص) را ندیده است و با تعالیم اسلامی آشنایی نداشته است، توجه میکند؟

و اگر ابوذر و عمار با ابن سبا موافقت کرده بودند، پس مبنایستی که ابن سبا بر حق مبود، زیرا پیامبر (ص) به راستگویی این دو صحابی گواهی داده است. قبلا روایتی را که عایشه از رسول خدا (ص) نقل کرده بود آوردیم که آن بزرگوار فرمود: عمار مخیر میان دو امر نشد، مگر این که بهترین آن را انتخاب کرد. حضرت در روایتی که نقل کرده اند، فرمود: به وسیله رهنمود عمار راهنمایی شوید! و نیز فرمود: «مژده باد تو را ای عمار که گروه ستمکار تو را میکشد.» و فرمود: «براستی که بهشت مشتاق سه شخص است: علی، عمار و سلمان»⁽⁹⁾. کسی را که پیامبر (ص) به همه اینها بستاید، باید بر حق باشد. اگر این دو صحابی در امری از امور دینی با کسی موافق باشند، شخص مورد قبول ایشان بر حق خواهد بود، و هر گاه آن شخص مورد قبول ایشان، تازه مسلمان باشد، بایستی از این دو تن، مسائل دین را بیاموزد

اگر ابن سبا بی وجود مداخلت و اگر با ابوذر و یا عمار ملاقات کرده بود، منطقی بود، که او از ایشان چیزی بیاموزد و فرا گیرد. هر گاه ابن سبا میگفت، که علی (ع) جانشین پیامبر (ص) است و همان عقیده هر کدام از این دو مرد (عمار و ابوذر) نیز باشد، پس در حقیقت سخن او برگرفته از عقیده های است که این دو شخص بدان معتقدند و به او آموخته اند، زیرا ابن سبا آن را از شخص پیامبر (ص) نشنیده بوده است، بلکه ابوذر و عمار بودند که در روز غدیر راجع به علی (ع) از پیامبر شنیدند که مفرمود: «هر کس را که من مولا و سرورم، این علی مولاى اوست...» و هم ایشان از پیامبر (ص) شنیدند که میگفت: بر راستی که من میان شما چیزی را به جا میگذارم که اگر به آنها جنگ بزنید هرگز گمراه نخواهید شد: کتاب خدا و خاندانم، اهل بیت من، پس، مواظب باشید، چگونه پس از من در مورد آنها به جای من رفتار خواهید کرد...» تردیدی نیست که آن دو صحابی از آن سخنان دریافتند که پیامبر (ص)، علی (ع) را جانشین خود قرار داده است

چه کسی قائل به رجعت است؟

اما عقیده به رجعت را هیچ کس از ابوذر و عمار نقل نکرده است، ولی کتابهای تاریخ و دیشبه توأتر نقل کرده اند، عمر کسی است که در روز رحلت پیامبر (ص) گفت پیامبر (ص) بر میگردد. عمر، آن روز، ایستاد و گفت: «همانا مردانی از منافقان گمان میبرند که پیامبر خدا (ص) از دنیا رفته است، در صورتی که پیامبر (ص) نمرده است، و لیکن او به نزد پروردگارش رفته است چنان که موسی بن عمران سوی پروردگارش رفت. به خدا سوگند که او بر میگردد، چنان که موسی بازگشت...» عمر از عقیده خود برنگشت تا این که ابو بکر سخنانی کرد و رحلت پیامبر (ص) را اعلان داشت و این آیه شریفه را تلاوت کرد: «و محمد، رسولی بیش نیست که پیامبرانی پیش از او از دنیا رفته اند. آیا پس اگر بمیرد و یا کشته شود به دین نیاکان خود...» بر میگردد

عمر، این عقیده را از ابن سبا و یا از دیگران فرا نگرفته بود. هنوز ابن سبایی وجود نداشت و حتی در مخیله سیف بن عمر تمیمی هم نبود

براستی که نه تنها عقیده دارم ابن سبایی وجود نداشته است، بلکه حتم دارم که وجود افسانه‌های او را برای تیره کردن آوازه پیروان خاندان پیامبر (ص) ساخته‌اند. دکتر طه حسین، نکته سنج نابینا، می‌گوید: «و صاحب ایشان ابن سوداء تنها کسی است که ساختگی و بیمار گونه، سرانجام، هنگامی که میان شیعه و دیگر گروه‌های اسلامی جدال در گرفته بود، اختراع شد. دشمنان شیعه می‌خواستند در اصول این مذهب برای کاربرد نیرنگ خود و رسیدن به هدف نهایی خویش درباره ایشان، عنصری یهودی وارد کنند...» دکتر طه حسین می‌گوید: «در حقیقت ابن سوداء موجودی خیالی بیش نبوده‌است، و اگر موجودی واقعی هم بوده است از چنان اهمیتی که مورخان ترسیم کرده‌اند و نقش او را در ایام عثمان و در سال اول خلافت علی (ع) مجسم کرده‌اند، برخوردار نبوده است. او کسی است که دشمنان شیعه تنها برای شیعه او را اندوخته کرده‌اند...» (10)

منشا افسانه سبایی

مخواهم بگویم که تنها سرچشمه افسانه عبد الله بن سبا و یا ابن سوداء، همان سیف بن عمر تمیمی است که در قرن دوم هجری منزیسته است. و طبری، ابن عساکر و ابن ابی بکر از همین سیف داستان را گرفته‌اند. دیگر مورخان مانند ابن اثیر، ابن کثیر و ابن خلدون و ابو الفداء آن را از طبری نقل کرده‌اند

ابن سیف از جعل کنندگان روایت‌بوده است. سید مرتضی عسکری، ناقد پژوهنده، در کتاب خود «عبد الله بن سبا» عقاید تعدادی از دانشمندان حدیث را در مورد سیف، نقل کرده است و مطالب ذیل را یادآور شده است

ابن معین (م: 233 هـ)، درباره او گفته است (سیف بن عمر)، حدیثش ضعیف است. ابو حاتم گفته است (م: 277 هـ): او ضعیف است»

نسائی گفته است (م: 316 هـ): او ضعیف است

ابو داود (م: 316 هـ) گفته است: او چیزی نیست

ابن عدی (م: 365 هـ) گفته است: بعضی از احادیث او مشهور است. همه آنها نادرست، و غیر قابل پیروی است

ابن حبان احادیث ساختگی را نقل می‌کند، و او را به زندقه متهم می‌سازد. و می‌گوید: گفته‌اند: او حدیث جعل می‌کرد

داقطنی (م: 385 هـ) می‌گوید: او ضعیف و متروک است

حاکم (م: 405 هـ) گفته است: متروک و متهم به زندقه است. ابن عبد البر (م: 463 هـ) در شرح حال قعقاع، می‌گوید: سیف، متروک است فیروز آبادی (م: 817 هـ) گفته است: او صاحب سخنان به هم بافته است. و آن گاه نام او را یکجا با کسان دیگر گرد آورده است و از آنان با عنوان، ضعفا، یاد کرده است

و ابن حجر (م: 850 هـ) گوید: او ضعیف است

سیوطی (م: 911 هـ) پس از نقل حدیثی از او می‌گوید: در سند این حدیث ضعف‌هایی وجود دارد از جمله سیف است. «(11) البته همین سیف روایات زیادی را نقل کرده است که با مسلمات و متواترات تاریخ مخالفت دارد و احادیثی را نقل کرده است که با عقل موافق نیست

از جمله متواترات تاریخ این است که علی بن ابی طالب (ع) از بیعتا ابو بکر خودداری کرد و با او بیعت نکرد، مگر پس از این که همسرش زهرا (ع) از دنیا رفت. این مطلب را تعدادی از مورخان و محدثان بزرگ روایت کرده‌اند. بخاری (12) و مسلم (13) به سند خود از عایشه روایت ذیل را نقل کرده‌اند

همانا فاطمه، دختر رسول خدا (ص)، کسی نزد ابو بکر فرستاد و میراث خود را از پیامبر خدا (ص)، از مال غنایم که خداوند در مدینه به او داده بود و فدک و آن چه از خمس خیبر مانده...» بود، مطالبه کرد... ابو بکر گفت: رسول خدا (ص) فرمود: ما ارثی باقی نمگذاریم، آنچه و امگذاریم صدقه است... ابو بکر از این که چیزی به فاطمه بدهد خودداری کرد آن گاه، فاطمه در آن مورد بر ابی بکر خشم گرفت و از او قهر کرد و تا وقتی که از دنیا رفتن او حرف نزد، در حالی که پس از پیامبر خدا (ص) شش ماه زندگی کرد. همین که فاطمه (ع) از دنیا رفت، همسرش علی بن ابی طالب شبانه او را به خاک سپرد و ابو بکر را از آن آگاه نساخت. علی (ع) بر فاطمه نماز خواند. علی (ع) در زندگی فاطمه (ع) در میان مردم جایگاهی داشت، و چون فاطمه از «... دنیا رفت، در دیدگان مردم ناشناخته و مجهول ماند از این رو با ابو بکر از در سازش در آمد و خواستبا او بیعت کند، زیرا در آن ماهها بیعت نکرده بود

البته تاخیر بیعت علی (ع) با ابو بکر مطلبی است که بزرگان محدث آن را نقل کرده‌اند و هر که با تاریخ سر و کار دارد از آن آگاه است. اما آنچه طبری از سیف بن عمر درباره بیعت علی (ع) با ابو بکر روایت میکند چنین است

علی (ع) در خانهاش بود که ناگهان آمدند و به او گفتند: ابو بکر برای بیعت آمده است، پس او شتابزده با پیراهنی بدون قبا و عبا بیرون آمد که مبادا دیر بشود تا با او بیعت کند و سپس «نزد او نشست و نزدیکتر به او شد و از او تجلیل کرد و تا آخر مجلس همراه او بود» (14). و از جمله احادیث نامعقول وی حدیث ذیل است

طبری از همین سیف نقل کرده است ابو بکر علاء بن حضرمی را برای جنگ با اهل رده به بحرین فرستاد، او و سپاهش به محل دهننا رسیده بودند که شترشان شب هنگام در بیابان رم کرد، در حالی که ایشان تشنه بودند، و بعد آبی برایشان پیدا شد و از آن آب خوردند و شستشو کردند آن گاه شترشان آمد دیگر این که، ابو هریره مشک خود را پر آب کرد و کنار آب جا گذاشت، و چون دور شدند دوباره به محل آب بازگشتند، و اثری از آب نیافتند و لیکن ابو هریره خود مشک را یافت پس از آن نقل کرده است که علاء و سپاهش با شتران از دریا گذشتند و کفشهایشان تر نشد، در صورتی که میان ساحل و «دارین»، که مقصدشان بود، با کشتیهای دریایی یک شبانه روز راه بود. آنان پس از عبور از دریا توانستند بر مردم «دارین» چیره آیند

بلآذری جنگ بحرین را از طریق غیر سیف، نقل میکند، و اشاره میکند که علاء در زمان خلافت عمر (نه خلافت ابو بکر) با مردم «زاره»، و «دارین» جنگ کرد مردم «زاره»، با این شرط که یک سوم شهر و یک سوم آنچه دارایی آن از طلا و نقره است به علاء و ششعلوه نصف آنچه در خارج شهر، دارند، به عمر بدهند، با خلیفه دوم صلح کردند. و نقل میکند که اخنس بن عامری به علاء گفت: ایشان، نسبت به فرزندان ایشان که در دارین هستند با تو مصالحه نمیکنند. «و کراز نکری» او را به پیکار با آنان اشاره کرد: علاء با گروهی از مسلمانان از طریق دریا بر مردم دارین، هجوم آورد (15)

طبری از این سیف نقل کرده است، هنگامی که سعد بن ابی وقاص با سپاه خود در محل آب «هجانات» فرود آمد، عاصم بن عمرو را به پایین رود فرات فرستاد گرگی به قصد گوسفندی یا گاو آمد، اما نتوانست چیزی به دست آورد. آنها از ترس گرگ، به پناهگاهی رفتند و در بیشهها پنهان شدند. پس عاصم رفت تا مردی را نزدیک بیشهها یافت و از او جستجوی گاو و گوسفندان را کرد، او قسم خورد که جای آنها را نماندند. در حالی که او خود شبان آنها بود. پس گاو نری از میان بیشه، فریاد برآورد: «به خدا قسم که او دروغ مگوید. و اکنون ما اینجاییم.» عاصم وارد بیشه شد و گاوها خود را تسلیم او کردند، و آنها را به لشکرگاه خود آورد... (16) ملاحظه کنید که سیف در هر دو داستان چیزهایی نقل میکند، که صحت وقوع آن ممکن نیست: آبی ظاهر میشود، سپاهی از آن سیراب میگردد، و پس از اندکی که از او میگذرند ناپدید میشود؛ و لشکری یک شب و یک روز به دریا پا منهد و دریا پای شتران آن را فرا نمیگیرد، و گاو نری به زبان! عربی فصیح سخن مگوید

این بود اندکی از مجهولات و دروغهای فراوان سیف. شگفتا که طبری با این که از برجستهترین مورخان اسلامی است به روایات سیف- هر چند خود احادیث وی بر دروغ بودنشان گواهی مدهند- اعتماد ورزیده است. این سبب چیزی نیست جز دروغی از دروغهای وی. البته سیف، قصد داشته است که حقایق را پوشیده نگهدارد تا بدین وسیله توانمود کند که قیام بر ضد عثمان، تجاوز خلیفه از روش پیامبر (ص) و شیخین و اسرافکاری او در بذل و بخشش به پسر عموها، و اطرافیانش و به کار گماشتن خویشان تبهکار او بر سر کارهای مسلمانان، نبوده است، بلکه دلیل قیام دسیسههای عبد الله بن سباست که پیش از سیف بن عمر، هیچ مورخی سخن از وجود او به میان نیاورده است. سیف خواسته است که ام المؤمنین، طلحه و زبیر را از مسؤلیت جنگ بصره تبرئه کند. بدین گونه، برای برافروختن آتش جنگ، افسانه توطئه ابن سبا و یاران او را اختراع کرده است

عایشه نامی از ابن سبا به میان نیاورده است

براستی که مباحث طبری و مورخان پیرو او در مورد اثبات افسانه سیف بن عمر دو پرسش زیر را از خود، بکنند

هر گاه ابن سبایی وجود مداخلت، و او از چنین تلاش ویرانگری در برابر اسلام برخوردار میبود، پس چرا نام او بر زبان ام المؤمنین-روزی که به بصره رفت تا مردم را بر علی و (1) قاتلان عثمان بشوراند-جاری نشد؟ و برای چه او نگفت؛ افرادی که بر ضد عثمان تحریک کردند و کسانی که او را کشتند پیروان یهودی تازه وارد به اسلام بوده‌اند، و این همپیمانان از پیروان علی و دعوتگران به بیعتبا او بودند؟ البته او با آن که به بصره آمد تا مردم آن شهر و دیگر ساکنان عراق را بر ضد علی و پیروانش بشوراند، نامی از ابن سبا به زبان نیاورد، در حالی که آنچه از گشاده زبانی در اختیار داشت در مورد تحریک مردم بر ضد علی به کار برد

اگر افسانه عبد الله بن سبا، ذرهای امکان وجود مداخلت آن را سرآغاز سخنرانی تحریک آمیز خود قرار مداد و چنانچه نامی از آن میبرد، به یقین، کشتهایی از علی (ع) و اصحابش گرفته بود.

شاید کسی بگوید؛ که ام المؤمنین از دسائیس ابن سبا بخبر بوده است زیرا او مخفیانه کار میکرد. ولی این روایت که از او سخن میگوید، بر آن است که او به بصره آمد و در آن جا مرکز و یا مراکزی به وجود آورد و عبد الله بن عامر اموی از کوشش او آگاه شد و او را از بصره بیرون کرد. در صورتی که عبد الله بن عامر، در هنگام خروج از مکه و نیز در راه بصره با عایشه همراه بود، اگر ابن سبایی در کار بود، چرا از آگاهیهای خود راجع به ابن سبا به او و پیروانش چیزی نگفت. اگر ابن سبایی وجود مداخلت، دهها تن از امویان با ام المؤمنین بودند که همگی از تمام مردم به اوضاع شهرهای اسلامی و جریانها آشنایی بیشتری داشتند. امویان در زمان عثمان فرمانداران شهرها بودند و گمنام و ناشناخته نبودند. ام المؤمنین نه پیش از جنگ بصره و نه پس از آن، هیچ چیز، نسبتبه این موضوع، نگفته است و با این که سالها پس از این جنگ زندگی کرد ولی بعد از جنگ هم چیزی از آن مورد نگفته است هیچ کدام از امویان همراه او مانند عبد الله بن عامر و مروان بن حکم که از سرسختترین دشمنان امام (ع) بودند، راجع به آن چیزی نگفتند. اگر افسانه ابن سبا بهرهای از راستی و درستی مداخلت، سر و صدای این اشخاص در اطراف جهان اسلام پیچیده بود

معاویه از ابن سبا نامی نبرده است

فرض کنید ام المؤمنین به علتباطلاعی از دسیسهای ابن سبا از او سخنی به میان نیاورده است، چرا معاویه نامی از وی نبرده است؟ روایتی که داستان ابن سبا را باز میگوید، (2) یادآوری میکند که او به شام رفت و ابوذر را بر ضد معاویه و عثمان شوراند. ابن سبا با عقاید ویرانگر خود به دو مرد دیگر از اصحاب پیامبر حرفهایی میزند آن دو تن عبارتند از ابو درداء و عبادة بن صامت. همین عباده به حرف او اعتراض کرد و او را گرفت و نزد معاویه آورد و به او خبر داد که ابن سبا همان کسی است که ابوذر را بر ضد معاویه شورانده است. معاویه هم ابن سبا را از شام اخراج کرد و او سپس به مصر رفت، و عبد الله بن ابی سرح که از طرف عثمان استاندار مصر بود، از تصمیم ابن سبا آگاه شد

البته معاویه پولهای زیادی، به هر کسی که امام را مذمت میکرد و یا برای او و پیروانش عیبی میتراشید، میپرداخت. او کسی است که دستور داد امام (ع) را در روی منبرهای مسلمانان در نمازی جمعه-پس از این که امام به شهادت رسید-دشنام دهند. حال اگر افسانه ابن سبا پرتوی از وجود مداخلت، هر آینه معاویه از آن، نهایتبهره را میگرفت و با هر دو دستخود بدان جنگ میزد و حتی يك روز از بردن نام او غفلت نمورزید

با همه اینها، تاریخ متذکر نیست که معاویه و یا کسی از استاندارانش، کلمهای در زمینه کار ابن سبا به زبان آورده باشد. تاریخ تعدادی از نامههای معاویه را ضبط کرده است که معاویه در آن نامهها به امام هدایت-علی (ع) - هر تهمتیبهودهای که میتوانسته زده است. موضوع اصلی در نامههایش به امام (ع) این بوده است که او به قاتلان و حمله کنندگان به عثمان پناه داده است. با همه اینها، در هیچ يك از آن نامهها یادآور نشده است که قاتلان عثمان رابطهای با فرد تازه وارد به اسلام داشته‌اند. اگر برای افسانه سبایی کمترین واقعتی بود، این نام در طول مدت حکومت معاویه و امویان، به قلم و زبان او و پیروانش جاری شده بود

حقیقت این است که ابن سبا خطری برای وحدت مسلمانان و یا علت تفرقه وحدت آنان نبوده است، زیرا ابن سبایی وجود نداشته است. آری، از بزرگترین عوامل تفرقه کلمه مسلمانها و گسترش دشمنی میان آنان سیف بن عمر بود، مردی که وجود عبد الله بن سبا و افسانه عداوت او را اختراع کرد. دروغی که سیف بن عمر ساخت و طبری آن را پذیرفت و پرداخت و میان مسلمانان نشر داد و کینه و دشمنی و تفرقه‌های به وجود آورد که از زمان سیف تاکنون، مسلمانان را به دو گروه جدا از هم تقسیم کرده است

هرگز قیام بر ضد عثمان و جنگ بصره، نتیجه توطئه ابن سبا نبوده است. آری، قیام بر ضد عثمان نتیجه تحریک ام المؤمنین، طلحه و زبیر بر ضد خلیفه و هم ناشی از تجاوز شخص خلیفه از روش پیامبر (ص) و سیره شیخین و زیر پا گذاشتن قوانین عدالت اسلامی، به دست امویان بوده است

جنگ بصره نتیجه تصمیم رهبران سه گانه: ام المؤمنین، طلحه، و زبیر بود که درخواستند با زور، قدرت را از دست امام هدایت، علی بن ابی طالب علیه السلام، بگیرند

پنوشتها

حوادث سال 36 ص 3181، 3165، 3163 و 3183-1

همان کتاب ص 3188-3189-2

تاریخ طبری ص 3185-1187-4

الفتنة الكبرى ج 2، ص 75 به نقل از بارودی-5

شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید ج 1 ص 241-5

سنن ترمذی ج 5 ص 334 شماره احادیث: 3889-3890-6

سنن ابن ماجه ج 1 ص 53 شماره حدیث 129-7

الفتنة الكبرى، طه حسین ج 1 ص 133-8

این سه حدیث را ترمذی در سنن خود ج 5 ص 322 و ص 333 نقل کرده است-9

الفتنة الكبرى ج 2 ص 98-99-10

چاپ دوم ص 26. و کتاب نامبرده هم اکنون بهترین کتاب در این موضوع است. بلکه شایسته است مباحث این کتاب از جمله اکتشافات علمی در بررسی تاریخ اسلام به حساب آید-11

صحیح بخاری ج 5 باب جنگ خیبر ص 177-12

صحیح مسلم ج 12 باب لقطه ص 77-13

حوادث سال 11 ه ج 3 ص 201-14

فتوح البلدان بلاذری ص 92-93 (آقای عسکری در کتاب خود عبد الله بن سبا ص 117) نقل کرده است-15

تاریخ طبری ج 3 ص 12-16